



لئون هم فرانسوی (۲)

در باره انقلاب مشروطیت ایران

دولت ایران که همیشه در علم و تمدن و صنایع مرجع کلیه ملل بوده، روز بروز آثار ضعف و غفلت و مستغرق در عیش و شهوت، در ایرانیان بیشتر ظاهر میشد و رعایای اسلام بمملکی روسها به قفقاز میرفتند، چون آن حالات ذلت نتوانست دید، خواست مهاجرت بایران کند، با گردش و سیاحتی که بعد از فتحملیشاه در ایران کرد که شاید پادشاه جدید محمد شاه و رجال درگاه بیدار شده در فکر کار باشند، آن اوضاع صوفی بازی و احمق نوازی حاجی میرزا آقاسی را دید و علامت تنزل و تکبوت و ادببار در ناصیه آن مملکت آشکار دید و بزرگان را در مقام نفاق و همه را در اسلامیان واجب کرده بود، واجب دید با کمال یأس به تفریس بازگشته، بعد از يك سال باین خیال افتاده مهاجرت به مملکت عثمانی که مرکز مسلمانی و شوکت اسلام است نماید، لهذا باین مملکت مسافرت کرد. یکسال هم در آنجا مسافرت و سیاحت کرد، ملاحظه نمود از اوضاع عالم و ترقیات آن غافل و از دامها که مسیحیان برای اسلامیان گذاشته اند و اهل تعصب از هر نوع سنی و شیعه همه واجبات و حفظ حوزه اسلام را ترک کرده، عداوت ایرانیان و دفع آنرا لازمتر از فرنگیان می شمارند و امراء عثمانی هم مانند اسیرانی جمله سعی ایشان در تمدنی و استبداد بر ملک و رعایای خودشان هست، از اینجهام مأیوس شده، با آه و افسوس مسافرت باروپا کرده که مملکتی متمدن و عالم و انسان دوست اختیار کرده، اقلای ضعف و انکسار وطن را به چشم

نه بیند . اول خواست بانگامیس برود که در تمدن و نظم سرآمد مللاست و لکن آنها را هم در جهانگیری سراپا پولتیک و تزویر و درغلبه بر ممالک اسلامی چون صیاد دیدی که نخجیر دیده ، بالاخره فرانسه را پسند کرد و وضعیت را با اسیران نزدیک دید و خویشان را قومی غیور و نجیب و باسیران بی غرض ، اگر چه آن اوقات بعد از ناپلئون فرانسه علی الاتصال در معرض آشوب و بلوا بود و لکن معلوم بود که این قوم غیور مادامکه نفسی از ایشان باقی است ، آزادی خود را خواهند گرفت و زیر بار حکم ملت دیگری نخواهند رفت ، با مذاق غیورش موافق آمده به تفلیس برگشته ، هر چه از عمارت و املاک و اثاث الیهت داشته ، نقد کرده با صد هزار لیره وارد پاریس شد ، در حالیکه عیال گرجیه اش ساره خانم و یک دختر و یک پسر و یک نفر نوکر سلیم نام که او آدم کریم و سلیمی بود همراه او بود .

غلامعلی خان استاجلو در تاریخ ۱۲۵۸ هـ . ق (۱۸۴۰) با صد هزار لیره وارد پاریس شد و شرکتی برای تأسیس یک کارخانه ماهوت سازی ایجاد کرد که هر ماه چهار صد لیره عایدی داشت و لباس فرانسوی پوشید و نام فرهنگی متناسب با اصل خانواده خود استاجلو بر خود گذاشت که بعداً به استانلی معروف گردید .

غلامعلی خان استاجلو مردی با هوش و با اطلاع بود و بزبانهای فارسی و ترکی و عربی آشنا بود و زبان فرانسه را بزودی برای رفع احتیاج خود فرا گرفت و دبری نگذشت که بسیاری از خانواده ها و اعیان دولت و نجباء ملت فرانسه مقامی یافت و در بلوای فرانسه به نیک نامی و اصلاح جوئی معروف گردید .

در سال ۱۲۷۱ هـ . ق (۱۸۵۳) از خانم گرجیه خود که در تفلیس تزویج کرده بود پسری متولد شد ، نام او را محمد و اسم فرانسوی او را بن هم (Homme Bon) که آن لقب او بود و بهمین نام خوانده و معروف گردید ، غلامعلی خان باقی عمر را در فرانسه ماند و از آنجا بیرون نرفت و به تربیت اولاد و حفظ ثروت خود پرداخت . و در حفظ مذهب و عقیدت اسلامی و غیرت ایرانیت در درجه افراط بود و از ایرانیانیکه به پاریس میآمدند پذیرائی و مهربانی بسیار میکرد . او با آثار قدیمه ایران مربوط بزمان اوایل اسلام و عهد ساسانی افتخار می کرد . با اینکه از وقایع عصر خود از همه بهتر مستحضر بود ، ولی از مذاکره آن اعراض میکرد . چون پسرش بن هم به سن هفت سالگی رسید آثار فطانت در ناصیه او پیدا گردید ، پدرش او را به مدرسه فرستاد و او زبان فارسی و ترکی و عربی و فرانسه و انگلیسی فرا گرفته و در تکمیل تحصیلات خود اهتمام زیاد میکرد و در مذهب اسلامی و شیعی و تمصب وطن ایرانی و اخلاق و آداب مستحسنه و مشق نظام و سواری و تیراندازی خود را به مقام عالی رسانید .

هنگامیکه بن‌هم به سن بیست و دو سالگی رسید ، پدرش غلامعلی خان در سن هشتاد سالگی وفات یافت ۱۲۹۲ هـ . ق (۱۸۷۶) . بعد از فوت غلامعلی خان استاجلو بن هم بنا به وصیت پدرش سفری به عثمانی و ایران کرد و اولین سفر او مصادف با سقوط ناپلئون سوم و غلبه آلمان بر فرانسه و اغتشاش بزرگ و استقرار جمهوری حالیه فرانسه بود . سفر بن‌هم سه سال طول کشید و در سفرنامه خود درباره اوضاع ممالک آسیا ، خصوصاً عثمانی ، مصر ، ایران ، افغانستان و هند با کمال دقت و بصیرت حقایقی نوشته و خواننده استنباط میکنند که این مرد غیور و ملت خواه از دیدن ذلت و نکبت اسلامیان خصوصاً ایران چه افسوسها کرده و چه خون جگر خورده .

غلامعلی خان به پسرش بن‌هم وصیت کرده بود تا ممالک اسلامیّه خصوصاً ایران را سیاحت نکند ما ذون نیست ازدواج کند بن‌هم در معیت ناصرالدین شاه بایران آمد تا چنانچه موجبات و امکانات پیشرفت و ترقی را در ایران فراهم ببیند با خانواده خود بایران مراجعت نموده در راه ترقی و تعالی مملکت گام بردارد ، ولی متأسفانه بر خلاف انتظارات کار را بکلی خراب دیده و در سفرنامه خود ناصرالدین شاه ، بزرگان و خصوصاً روحانیون را سد راه ترقی قلمداد نموده و بموجب وصیت پدر با دختری از نجباء خانواده استاجلو بنام کلثوم ازدواج کرده بیاریس بر میگردد (۱۲۹۶ هـ . ق برابر ۱۸۷۸) بن‌هم در هنگام ازدواج بیست و پنج ساله و زوجه اش کلثوم هجده ساله در اندک زمانی در کمالات و اخلاق حسنه و خانه داری از بیشتر زنان پارسی گوی سبقت را ربود .

در سال ۱۲۹۹ هـ . ق (۱۸۸۱) این پدر و مادر که مؤلف این کتاب اسم علی داد و لقب به زبان فرانسه لئون هم (LEON HOMME) دادند . (۱)
لئون هم مینویسد : « از کودکی پدر و مادرم در خانه بزبان فارسی و ترکی عادت می کردند و فرانسه را از اطفال و خدمه یاد گرفتیم و به مذهب اسلامی شیعه و تعصب وطنی ایرانی بزرگم کردند . در هفت سالگی بحکم قانون مدرسه رفتیم و باهتمام تمام و هوش فطری و تربیت پدر و مادر تا بیست و یک سالگی تمام علوم معموله از جغرافی ، ریاضی ، نجوم ، فیزیک شیمی و مقداری از طب ، فلسفه تاریخ ، زبان عربی در هر مقام امتحان کامل دادیم . با وجود ثروت پدر و عیش و زینت شهری مثل پارسی بحمدالله با کمال پاک دامن و تقوی و عفت رفتار کرده و در نزد خاص و عام به نیک نامی مذکور شدم .

خاطر دارم هفت هشت ساله بودم . ناصر الدین شاه مجدداً به فرانکستان آمد و

۱ - باین ترتیب معلوم میدارد که تاریخ تولد لئون هم در همان سال یعنی ۱۸۸۱

اتفاق افتاده .

ایرانیان در اینجا جمع شده با آن احترامات استقبال کردند . پدرم مرا همراه برد .
 شاه که از سفر اول با پدرم آشنائی کرده بودند ، به پدرم مرحمت کرد . و بمن هم مرحمت
 نمود . این دفعه قدر عظمت شاه مثل دفعه اول نبود زیرا همه می گفتند سفر اول داخل
 و خارج گمان میکردند که این شاه از مردان بزرگ روزگار و ملت و مملکت خواه است ،
 سفر کرده برای اینکه ترقیات و علوم ملت پروری و تمدن کامل را از اروپا به مملکت
 خود داخل کند ، دیدند جز عیش و تماشا و شهرت پرستی و اشتغال بانسوان معروفات
 فرنگستان کاری نداشته و چندین میلیون پول مملکت خود را با هزاران احتیاج ملت
 خود در فرنگستان ریخته مصرف عیش و نوش و تماشا و تجملات بی فایده با جمعی از
 عیاشان رجال دور خودش صرف کرده ، بعد مراجعت ، آنچه از او و وزیرانش بروز کرد
 سببی در کتمان ترقیات دول و تمدن ملل و جهد در انداختن برده غفلت و جهالت به چشم
 ملت ، مذبذبه مطبوعات ، سد مدارس علمیه و ضایع گذاشتن جوانان تربیت یافته
 در مدارس فرنگ و زیاد کردن تعدی و گرفتن مال فقرا و پریشان کردن ایران و مسلط
 کردن دونان بر خوبان و برگردن ریشه آزادی و عدالت و نفوذ دادن اعداء بر
 مصالح مملکت و بخشیدن امتیازات بخارجیه قبول ذلت و اطاعت از سفراء و امثال اینها
 لئون هم مینویسد : « با پدر و مادر موافقت کامل بود . در خانه غالباً از مطالب
 علمیه گفتگو میکردیم و از جغرافی و حالات ممالک صحبت میکردیم . من چون سیاحتنامه
 پدر و جدم را مطالعه کرده بودم ، خود با ایرانیانی که به فرنگ میآمدند مذاکرات داشتم
 از وضع تمام ادارات دولت و ترقیات مملکت خبردار بود ، مقایسه ایران با مملکت کرده
 در تمام کره زمین وضعی بخرابی وضع ایران و بی قانونی و بی نظمی مثل آن ... نمی دیدم
 لئون هم مینویسد : « پدرم به من گفت باید ابتدا کشورهای اروپا و آمریکا را
 سیاحت کرده بعداً بایران بروی و در آنجا با یکی از دختران نجیب و عقیق ازدواج نمایی .
 لئون هم بر حسب وصیت پدر ابتدا برخی از کشورهای اروپا و آمریکا را سیاحت کرده
 و در اواخر دوران مظفر الدین شاه و طلوع مشروطیت بایران میآید . او در سفرنامه خود
 اطلاعات بسیار جالبی از وضع اجتماعی ایران در این زمان و مخصوصاً از وضع مشروطه
 طلبان و آزادیخواهان و مبارزات آنان با مستبدان و اوضاع نامطلوبی که حکومت استبداد
 در مملکت باقی گذاشته بیان میکند و ما قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنیم : « در ماه
 ربیع الاول اغلب مذاکرات در پارلمان ایران درباره قانون اساسی بود ، چند نفر از
 وکلای این پارلمان محل اعتماد و فضل بودند ، صنیع الدوله رئیس مجلس شخص بسیار
 درست کار و خلیق است لکن قدری در کار سست است . سید عبدالله (بهبهانی) و سید
 محمد (طباطبائی) اهتمام زیاد در استحکام امور دارند ، اشتها و نفوذ ایشان در پارلمان

و ایران باعلی‌درجه است ، لکن ما که غالباً در پارلمان حاضریم و از خارج جریان را ناظریم اصلاح کار ایشان خیلی مشکل است . این و کلاه پارلمان بر سه قسم هستند : قسمتی بدنفس و خائن و غرضی جز نفع شخصی ندارند و باخیل و تدابیر خود را داخل پارلمان کرده‌اند ، اگر موقعی افتد ضرر آنها بر ملت اشد خواهد بود و گویا بقدر خمس و کلاه هستند .

قسمتی هستند که کسانی سلیم النفس و ملت دوست و صاحب امانت ، لکن اهل این مقام از حیث عقل و علم و ادراک و کار کردن نیستند ، وجودشان مفید نیست و لکن نفع چندانی هم ندارد و این قسم بیش از ثلث نفوس و کلااست .

قسمتی هستند که هم عاقلند و هم عالم و کارکن و غالباً زمام امور هم در دست اینهاست لکن کار کاری است که اصلاح آن مقدمات فوق‌العاده لازم دارد . جمعی از ملت پرستان و جوانان آزادی طلب از خارج خوب مواظبت دارند ، لکن عیب کار رفع شدنی نیست و بطور اختصار عیوب را اشاره میکنیم تا عقلاً استنباط خود را بکنند :

داین پارلمان و آزادی بایرانیان بی سابقه کشاکش زیاد و زحمت طولانی و اجتماع آراء و تراکم افکار داده شده . درحالیکه اغلب نفوس خصوص رعایا و مظلومین باکمال شغف آنرا استقبال کرده‌اند .

سبب رعیت عموم مردم به مجلس مبعوثان و مشروطیت يك عنوان است ، بعضی که بلاد اروپا را دیده و فوائد قانون و ثمرات آزادی را ملاحظه کرده و از معنی حیات ملی و حسب وطن و حفظ استقلال و ترقیات نفوس مطلع شده‌اند و صاحبان عقل سلیم و فطرت مستقیم و طالبان انصافاند و دور از اعتساف (۱) خصوصاً آنهایی که از تواریخ عصر و روزنامه‌جات عالم و مطبوعات منتشره و رمانیات مفیده مطلع شده‌اند و حقیقت آزادی خواهی و وطن پرستی و ملت سروری اینها را داعی است که عدل و نظم و آزادی قوم خود و ترقی وطن و داخل شدن دولت و مملکت خود را در عداد دولت‌متمنه طالب بلکه عاشقند ، اینها در تمام ایران جمع قلیلی هستند ، گمان ندارم که هزار نفر باشند و آنها در هر صنف متفرقه هستند ، لکن اغلب جوانان و اولاد اعیان و امراء هستند ، اینها نفع شخصی منظور ندارند ، اینها ظاهراً از استبداد هم منتفع میشوند ؛ اینها ضرر و زحمت را برای مقصد عالی بجان میخرند و لکن عده آنها کافی برای حفظ این اساس نیست و از ابتداهم ابقاء این عنوان و تأسیس آن مبتنی از اینها شده است . بعضی اغنیاء و اغلب نفوس کسبه و رعیت و تجار و زارع بسکه در تحت فشار ظلم و کمیت استبداد تمام وجودشان را تا مغز استخوان فرورفته ، هر چیز بدانند یا ظن کنند ، یا احتمال دهند آن‌ها را از این فشار خلاص میکند ، آنرا میگیرند ، اگر چه استقلال وطن و عزت

قومیت ایشان برود ، حتی اگر بدانند در تصرف انگلیس یا هر فرقه ، مملکت ایشان را برای آنان رفع ظلم یا اقلال تخفیف عذاب خواهد شد بجان منت دارند و این مطلب اگر چه در نزد مردمان آزاد و اهالی متمدن بدترین رذائل است، لکن ابدأ این قوم تقصیر ندارند مملکت و وطن خود را خراب و خود را بنده و اسیر ، میکردند لامحاله بنده مولائی باشیم که رحم داشته باشد و عذاب ما را کم کند و اغلب اینها از ملاها و روحانیون چنان صدمه دیده اند که از غایت عوامی و سادگی گمان میکنند، مهذا این همان است که این روحانیون دعوی کرده و عمل میکنند ، لهذا اگر ملائی ایشان را دعوت کند برای خلاصی از این ذلت و مکنت که بدانند در تبدیل دین تخفیف عذاب از ایشان خواهد شد قبول میکنند ، چنان که در مذاهب متفرقه زود نفوذ در اهل ایران پیدا میکند و وبال آن بر این روحانیون که در عوض حفظ دین مردم را بکفر راغب میکنند و این جماعت را نه آن قدر علم و قدرت و نه حوصله و طاقت است که برای حفظ نعمت آزادی و مشروطیت به درجه از ضرر و زحمت جانی و مالی ایستادگی کنند، اینها احتمالاً با اعتقاد اینکه تغییر وضع حکومت موجب رفاهیت خواهد بود، لذا با کمال شوق و سرعت آنرا گرفتند .

جمعی هستند که جز حرص شخصی نظری ندارند، بگمان اینکه در این عنوان مصدر کاری میشوند و بنفع شخصی میرسند یا انتقام از کسی میکشند یا آزادانه بهوای نفس خویش عیش میکنند ، بطرف این اسم و عنوان (مشروطیت) رغبت پیدا کرده اند . این جماعت برای هیچ چیز فایده ندارند . جمعی هم این اوقات داخل مشروطه خواهان نمایان هستند که ضد این اساس هستند و خطر ایشان بیشتر است که بعضی از ایشان از طرف شاه (محمدعلیشاه) و اهالی استبداد محض جاسوسی و بهم زدن و القاء نفاق و اغتشاش داخل این جمعیت هستند و همه جا کار میکنند . بعضی ضعیف النفس هستند و در باطن مستبد و ظالم و ظاهراً چون غلبه را در آزادی دیده اند به نفاق مخلوط شده و اظهار مشروطیت میکنند و منتظر فرصت هستند تا نفاق ظاهر کنند.

معدنك این اختلاف نیت چندان ضرر ندارد ، عمده خطر چیزهای دیگر است و آن اینکه این ملت که علم قانون و تمدن و نظام اجتماع ندانند و از تاریخ ساف و حالات حالیه هم بی خبر و از تربیت طبع و نمو تدریجی هر موجود و هر شیئی تازه بی خبرند ، معدنك آلات و اسباب و اشخاص لازمه تمدن و تربیت و ترقی را ندارند در این میان تازه نظر میکنند به ترقیات حاضره دول مشروطه و ملل آزاد را که قرنهای زحمت دیده و صدمات کشیده تاجزه بجزه ادارات و امور را بجال حاضر رسانیده اند . وغالباً میخواهند مقایسه حال خود را با دولت ژاپن کنند ، هر کس از ترقی خواهان ، از وکلاء و سایر افراد ملت در اینحال که پرده استبداد دولت و بی خبری ملت روی خرابیها انداخته شده بود، از خرابی باین درجه

خبردار نبودند، کم کم سربادارات داخل کرده، به هر طرف نظر میکنند کار را خراب می بینند، - میخواهند قفلان اداره و اساس اصلاح شود و عجله می کنند مثلاً گاهی نظر بوضع مالیه مملکت میکنند و ترتیب دخل و خرج و طریق گرفتن و دادن و اداره مدخولات و قروض را میکنند در همه جهت مایوس می شوند، زیرا ابدأ ترتیب و نظم و هیچ ربطی در امر يك مملکت بدرجه اداره يك تجارت و يك خانه رعیتی هم نیست. سراپای آن اختصاراً این است که جمعی با اسلحه و قدرت افتاده اند در میان این رعیت، مبالغی میگیرند، اما کی میگیرد و وازکی و بچه دلیل بچه ترتیب. و چقدر میگیرد، ابدأ در میان نیست، و آن وجه در میان جمعی قسمت میشود، آیا که میگیرد و چقدر میبرد و چرا میبرد و از کجا میبرد ابدأ مورد ملاحظه نیست، حتی قطاع الطریق در اداره دزدی يك قرار میزانی دارند، اینجا نیست. اصلاً این وضع ناگوار را جمعی که میدیدند و میدانستند، فریاد میکردند که تا مالیه اصلاح نشود، کاری اصلاح نمیشود، ابتدا آن را مطرح مذاکره می کردند و بعضی نظر بامر لشکری کرده میدیدند که از وزیر جنگ گرفته تا امیر تومان و سرتیبان و سرهنگان و آجودانان و یاوران و نائبان سلطانان با ادنی پائین ابدأ احدی نه نظم جنگ میدانند و آنچه نام گذاشته اند فوج جز نام از آن نیست که هزار بنام، صد موجود نیست، آن هم گرسنه و زرد و پریشان، فریاد میکنند، اصلاح امر لشکر کرده و بی لشکر مملکت محروس و ایمن نخواهد بود. بعضی نظر بحال فرمانروایان و حکام ولایات و روسا ایلات کرده میدیدند، وزیر دولت یا صدر اعظم جز اینکه چندین هزار تومان از يك نفر گرفته و يك ایالت را به او فروخته، دیگر ابدأ کار و اطلاعی از ولایات ندارند و حکام هم نیز خود کار میکنند و رغبت تمام و فنا شده، هر روز هزار قسم خبر دزدی و غارت و ناامنی از هر طرف میرسد، فریاد میکردند، از همه الزم قانون وزارت داخله و نظم و امنیت بلاد است.

برخی نظر به امر قضات و عدلیه کرده میدیدند این عنوان چنان مغشوش است که فوق تصور انسان است، از شاه و وزیر و صاحبان مناصب و منشیان و نواب و حکام الی ادنی فراشان و کدخدایان و از مقامهای بزرگ گرفته هر معمم الی ادنی بنکدار، هر کس در طرفی دکان قضا و مرافعه باز کرده، جز پول از يك طرف گرفته، حقوق را باطل کنند کاری نیست، فریاد میکردند تا عدلیه اصلاح نشود کار مملکت خراب است یکی را نظرمی افتاد بدستگاه معارف، چه معارف، چه مکاتب، چه مدارس، در تمام مملکت کرووها موقوفات را ملاهای بی شرم و گردن کلفت می خوردند، هر جا مدرسه هست چند اجامر و اوباش محل عیش کرده، نه از علم چیزی و نه از شرع اثری است و چند

تا مدرسه جدید بازگردد، ابتدا نه تربیت و نه وجه معاش و نه معلم صحیح هست، می گفت، وای بی معارف کار خراب است.

یکی را نظر بحال تجارت و فلاح و معاملات مملکت بود که مفقود شده .. یکی را توجه بحال جنگلها و معدن و بحریه مملکت خراب یکی ملتفت میشد بوضع کثافت شهرها و افتشاش حفظالصحه و طبابت و وجود در نرخهای ارزاق و خرابی کار روستائی و حمل و نقل راهها و اشکال ایصال متاع ولایات و ولایات دیگر .

یکی با انقلاب شهر در خصوص تعیین و کیل و ترتیب انجمنهای ولایتی مطرح می کرد و انقلابات شهری را میخواست .

گاهی نظرشان معطوف میشد به نفوذا و قرضها و امتیازاتی که روس و انگلیس و سایرین در مملکت دادند و ماهدات کمرشکن و تقسیم ولایات که در عالم خودشان کرده و مملکت را مال خود می دانند.

یکی با توجه بر این بود که دور پادشاه جوان را نامردان ملت کش گرفته اورا و مملکت را بطرف هلاکت می کشانند.

جمعی می گفتند برای هیچ کار ضروری و فوری يك پول نیست . فریاد می کردند که باید بانک ملی درست شود و ملت حمایت کند .

جمعی در فکر نظم داخلی پارلمان و قانون نطق و ترتیب شرح بکارها و اتمام کار و رأی گرفتن و مصارف لازمه و معاش و کلاه و خدمه و محررین و سایر مصارف لازمه پارلمان بودند. شیوروز این و کلا و جمع بی چاره گرفتار و مشغول کار بودند، چون مقدمات و لوازم هیچ کار موجود نبود ، مطالب خلط (۱) می شد و هیچ کار بمقطع نمی رسید و حیرت بر حیرت می افزود .

اینها را می شد بطوری کم کم اصلاح کنند ، بلاه عظیم و خطب (۲) جسمیم دو چیز بود که علاج ندارد ، یکی اینکه مملکتی سراپا ظلم و تعدی و جماعتی پریشان و حقوق رفته تا امروز مبلغاً و پناهی و آزادی و نفسی نداشته شکایت کنند و حقوق طلبند ، امروز مجلس می بینند ، قومی بی خیر از قانون ، در تمام ایران همه گمان می کنند که این يك مجلس مفتوح است برای رفع تمام ظلمها و اصلاح راهها و امنیت بلاد و شوارع منع حکام و ظلام از اذیت و احتقار حقوق . از پنجاه سال پیش تا حال از تمام نقاط ایران و خود پایتخت هر روز زیاده از هزار تلگراف و تظلم و شکایت و عرض حال و طلب مال و مواجبهای

۱- خلط (XALT) آمیختن چیزی با چیز دیگر.

۲- خطب (XATBE) کار سخت و بزرگ .

گذشته و غیر اینها می رسد و هر روز هر فرد فرد عجله میکنند که فوری اصلاح کار اوشود و بلاه عظیم اینکه با همه اینکارها و ترتیبات ، روزی پارلمان بیچاره از معارضه با استبداد و تدبیر دفاع دامها و تلهها و ضدیتها و خوف زد و خورد و اغتشاش بلاد آسوده نبوده نیست . در همه جا ملاهای صاحب نفوذ و مستبد و امراء و خوانین و دزدان و اشرار و مفسدین بمنابین مختلفه ولایات را بهم زده و هزارها تهمت بر مجلس شوری و مشروطیت و بلاها بر سر ملت می آورند . با اینکه در هر چند روز از بزرگان علماء ملت شیعه که مرجع عموم شیعیان و در عراق عرب ساکنند ، تلگرافات و تأکیدات بر وجوب عقد مجلس و تأیید مشروطیت و نشر عدالت می رسد ، معذک در هر شهر از بلادهای صاحب نفوذ مستبد با تحریک یابی تحریک فتنه زیاد بر پا کرده ، نفاق میان مردم انداخته ، خونها ریخته می شود . وزراء و حکام دست از ممانعت اشرار کشیده ، بلکه خود محرك فساد می شوند و هر روز بشکلی گرفتاری برای مجلس بکارهای غیر لازم رافراهم می کنند .

در این دو سه ماه با این تحریکات باطنیه که ما اطلاع داریم ، آتش فتنه و انقلاب و قتل و غارت و دزدی در همه سمت ایران چنان افروخته اند که امنیت يك سره سلب گردیده و چون استقامت اهالی آذربایجان در امر مشروطه از تمام نقاط ایران بیشتر است ، عمده توجه اهالی استبداد بخرابی آن مملکت و صدمه بر آن اهالی است . اگر اذن طرف ارومی و خوی بی اعتدالی را از حد گذرانیده اند و چندین هزار نفوس از دهات مقتول و آبادیها را خراب کرده ، از سرحد چندین نقطه مهمه را عثمانی تصرف کرده و شهر تبریز که چشم و چراغ ایران و آزادی طلبی که از اهالی با غیرت آن استحکام یافته ، پولها از طرف اهالی استبداد صرف شده تا این اوقات نفاق در آنجا بروز کرده ، با اینکه يك شاخه اصلی فساد یعنی امام جمعه تبریز را از اول اهالی بیرون کردند ، حاجی میرزا حسن معروف به میچند که خود و دودمان پدر و عمو و جد او از برکت خدمات تبریزیها در تمام ایران از همه کس محترمتر و صاحبان چندین میلیون ثروت و نفوذ و ریاست و ملک و رعیت شده اند ، این مرد حریص دنیا پرست که در این حال گرانی و تنگی غله ، انبارها ذخیره کرده تا به قیمت خون مردم بفروشد ، اهالی تبریز خواهش کردند ، مقدار غله بشهر بقیمت عادلانه بدهد ، حرص مانع شده ، مردم اصرار کردند ، از آنجا فتنه را بر پا کردند و سبب قتل چند نفر شده ؛ آنها را بهانه کرده ، بقصد ضدیت با آزادی و مشروطیت بعد از حاجی ملامحمد خمایی ، ملای مستبد درشت ، او هم وارد تهران شده ، از زنجان و قزوین صدای فتنه ملاهای هر یک به همه جا رسید و تمام اطراف آذربایجان و گیلان و فارس و کرگان را اهالی استبداد از ملاها و غیر ایشان بهم زدند .

میرزا حسن تبریزی (همان حاجی میرزا حسن مجتهد معروف است) که هر وقت به تهران میآمد درزنجان و قزوین و تهران بقدر ولی از اولیاء الله او را احترام و زیارت می کردند ، در هر نقطه بهر التماس و استدعا بود از ملتیان خواستند او را محترماً به تبریز برگردانند و سبب اختلاف کلامه میان امت نشود ، باکمال اصرار و وقاحت از هیچکس قبول نکرد ، میتذلل و منفور وارد تهران شد و ملحق بانجمنهای خنیه استبداد گردید . اینک شیخ فضل الله (نوری) و چند نفر از مومنین و این مرد موضوع قانون اساسی را بهانه کرده ، گفتند باید فلان ماده بدلتخواه مانوشته شود و علم مخالفت برافراشتند و بانگ و اشریمنه برداشتند و بعنوان مخالفت مهاجرت بحضرت عبدالعظیم کرده ، وضع و دستگامی آنجا فراهم کرده و بقدر صد نفر از اهل عمامه و مفتخواران از پولهای مخفی که میرسید بنا کردند بدادن و چندین نفر را مسلح کردند که هر کس از اهل شهر با آنجا برود ، کسی را که آزادی طلب باشد ، بزنند و فتنه القاء کنند ، مردم هم اغلب ترك زیارت آنجا را کردند و هر کس رفت بهره چه گفتند متحمل شده ، خلاص میشد ! اگرچه چند نفر را زدند و بعضی را زخم دار کردند ، لکن ملتیان ابدأ تعاقب نکرده ، آنها شروع کردند بشهر ها تلگراف و مکتوب فرستادند و برای القاء اختلاف بعنوان اینکه مساوات و شوری و نظم خلاف شریعت است . روزی من (لئون هم) با رفیق روسی (ظاهراً سفیر است) خود ملاقات کرده از حالات و خیالات استفسار کردم . گفت آنچه مقصود ما بوده از بهمزدن ولایات و القاء اختلاف میان سلطنت و ملت ، آتش را افر و ختم و این شاه (محمد علی شاه) ابدأ با ملت خود موافقت نخواهد کرد و این کشاکش بجائی خواهد کشید تا ایران تسلیم روس خواهد گردید . چون بسیار خاطر جمعی روس به شاه و امین السلطان (صدراعظم) بود که به تدابیر این مجلس را بهمزند ، لکن از کارهای او معلوم میشود که او در این صدد نیست ، بلکه تأیید مجلس شوری را می کند . جماعتی را تبلیغ زیادی داده اند که او را هم نزد سلطنت خواهان متهم کنند که او میخواهد تقویت ملت کرده و سلطنت را از ایران برداشته جمهوری کند و خود رئیس جمهور گردد و هم نزد ملتیان متهم کنند که او ولایات را منقلب ساخته ، می خواهد مجلس شوری معدوم شود . از اینجا گفته او ظاهر شد ، خطباء و انجمنها در فریاد و روزنامه ها بلسان واحد بنا کردند از او بد نوشتن و او را بهر قسم فساد و تفتین موسوم کردند و آشکارا باو نفرین کردند و بد گفتند و بد نوشتند و عموم مردم او را سبب فساد ایران می شمردند .

(ناتمام)